

پیامدهای خروج احتمالی بریتانیا از اتحادیه اروپا

دومینوی جدایی در قاره سبز

کریستف شولت . ترجمه: محمدعلی فیروز آبادی



در دورانی که «مارگارت تاچر»، نخست‌وزیر بریتانیا

بود، سریالی تلویزیونی نمایش داده می‌شد که تاجر آن را بسیار دوست داشت. نام این سریال «بله جناب وزیر» بود و در آن سیاست بریتانیا به زبان طنز و هجو تشریح می‌شد. در قسمت پنجم این سریال «سر همفری»، دبیرکل حزب برای وزیر تازه‌کار که «هاکر» نام دارد، سیاست امپراتوری بریتانیا در برابر اتحادیه اروپا را تشریح می‌کند.

سر همفری: «*آقای وزیر، بریتانیای کبیر حداقل از ۵۰۰ سال پیش این هدف یعنی تأسیس یک اروپای غیرمتحد را در سیاست خارجی خود دنبال می‌کند.*»

هاکر: «*اما مطمئنا این همه متعلق به تاریخ کهن است یا ...؟*».

سر همفری: «*بله منظور من همین سیاست فعلی است. ما تلاش کردیم جامعه اروپا را از بیرون متلاشی کنیم، اما این کار نتیجه‌ای نداد. حالا یعنی زمانی که خودمان عضو این جامعه هستیم می‌توانیم در همه کارها مداخله کنیم و آلمان‌ها را علیه فرانسوی‌ها، فرانسوی‌ها علیه ایتالیایی‌ها و ایتالیایی‌ها را علیه هلندی‌ها تحریک کنیم. وزارت خارجه کاملا راضی است. همه چیز مانند قبل است.*».

هاکر: «*عجب کلبی مسلکی وحشتناکی است.*».

سرهمفری: «*ما به آن دیپلماسی می‌گوییم، جناب وزیر.*».

آن سریال دیگر وجود ندارد و بانوی آهنین نیز در سال ۱۹۹۰ از نخست‌وزیری کنسار رفت، اما از ارزش‌های آن نمایش کوتاه نیز کاسته نشده است؛ زیرا سیاست بریتانیا در قبال اتحادیه اروپا نیز هیچ تغییر بنیادینی نکرده است. شاید امروز دیگر مسئله بر سر تفرقه‌اندازی در اتحادیه اروپا نباشد، اما چه قبل و چه بعد از پیوستن بریتانیا به اتحادیه و صرف نظر از آنکه دولت حزب کارگر بر سر کار باشد یا حزب محافظه‌کار، همزیستی اروپایی هرگز به عنوان یک پروژه اهمیت بالایی در لندن نداشته است.

حتی کتراد آدانوژ هم می‌دانست: «انگلستان بیشتر از آنکه خود را یک ملت اروپایی بداند، خود را همسایه اروپا می‌داند.» بریتانیایی‌ها خلاف کشورهای بنیان‌گذار و بعدها برخی از کشورهای بلوک شرق، از پیوستن به اتحادیه اقتصادی اروپا (EWG) در سال ۱۹۷۳ خودداری کردند؛ زیرا خود را تنها با ارزش‌های اروپایی نظیر صلح، امنیت و حقوق بشر وابسته می‌دانستند؛ درحالی‌که کشورهای عضو اتحادیه اخیر تنها با انگیزه اقتصادی به آن پیوستند. لندن دقیقاً به همین صورت برای سال‌ها سیاست‌ورزی کرد. در واقع بریتانیایی‌ها از زمان تاجر و شعار «می‌خواهم پولم را پس بگیرم» تا همه‌پرسی ۲۳ ژوئن امسال، تلاش کرده‌اند بیشترین منافع را برای بریتانیا کسب کنند و هدف و مقصود آنها کسب یک ارزش افزوده اروپایی نبوده است. سازمان دیدبان آرا در اروپا با ارزیابی همه آرای مآخوذه در شورای وزیران اتحادیه اروپا از سالل ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۵، این نتیجه را استخراج کرد که هیچ کشوری به اندازه بریتانیا علیه نهادهای اروپایی و قوانین پیشنهادی رأی

منفی می‌کنند. اما این تفسیر و تحلیل نیز تنها به صورت مشروط با واقعیت سازگاری دارد. لندن از سال‌ها پیش مفاد پیمان ماستریخت را بارها نقض کرده است. کسری بودجه بریتانیا به‌مراتب بیشتر از فرانسه و یونان است و بدهی‌های دولتی این کشور بالغ بر ۴۰۰ درصد از توان اقتصادی سالانه‌اش را می‌بلعد و از این نظر در اتحادیه اروپا مقام نخست را دارد. هنگامی که مرکل در پایان سال ۲۰۱۱ خواهان اعمال نظارت دقیق‌تر بر بودجه ملی و کاهش بیشتر بدهی‌های دولتی شد، این کامرون بود که خواسته او را و تو کرد.

از مدت‌ها پیش هر زمان که صحبت بر سر نظم در بودجه باشد، اسلواکی و کشورهای حوزه بالکان همکاری نزدیک‌تری با آلمان نشان می‌دهند تا بریتانیا. این جورج آژبورن، وزیر خزانه‌داری کامرون، بود که در اوج بحران یورو، خواهان به‌اشتراک‌گذاشتن بدهی‌ها و به‌اصطلاح تأسیس یک اتحادیه یورو شد. حرف بدون عمل، شعار اصلی بریتانیا در سیاست اروپایی این کشور است.

این موضوع در سیاست خارجی آن کشور قرار دارد. براین‌اساس اتحادیه اروپا نمی‌تواند از بدل‌شدن به یک قدرت نظامی و حق و تو شورای امنیت سازمان ملل چشم‌پوشی کند. اما این تحلیل چندان قانع‌کننده نیست. زیرا تأمین امنیت اروپا در وهله نخست از سوی ناتو تضمین می‌شود و خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا نمی‌تواند تغییری در این وضعیت ایجاد کند و اصولاً چه دلیلی دارد که بریتانیا ناگهان سیاست خارجی خود در شورای امنیت را از اساس تغییر دهد تنها به این خاطر که دیگر عضو اتحادیه اروپا نیست؟

کوتاه‌سخن آنکه در مورد ترس از خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا اغراق شده است. این مسئله در مورد آن تأثیر دومینویی که کارشناسان همواره در رابطه با آن هشدار می‌دهند نیز صق می‌کند. به باور آنان، جدانشدن بریتانیا می‌تواند دیگر کشورها را نیز به تقلید وادارد و براین‌اساس این اقدام بریتانیا می‌تواند تأثیرات وحشتناکی داشته باشد. اما به گفته برخی از کارشناسان اقتصادی، پیامدهای اقتصادی این کار بیشتر متوجه خود این کشور است تا اتحادیه اروپا. افزون‌برآن بریتانیایی‌ها با توجه به وضعیت موجود قصد دارند که بخشی از بازار مشترک باقی بمانند. مورد نروژ به ما نشان می‌دهد که خروج از اتحادیه تا چه اندازه نامطلوب است. نروژ حق هیچ‌گونه مشارکتی در تدوین اصول و قواعد بازارهای داخلی اروپا را ندارد اما موظف به پیروی از این اصول بوده و افزون‌برآن باید هرساله مبلغ تقریباً ۴۰۰ میلیون یورو پرداخت کند.

خروج احتمالی بریتانیا از اتحادیه اروپا اما پرسشی

را برای کشورهای عضو مطرح می‌کند: آیا مالیلد که عضو اتحادیه باقی مانده و از مقدمه پیمان لیسبون با هدف یک «اتحادیه هرچه‌منسجم‌تر» حمایت کنید؟ در این صورت حتی با وجود خروج شمار دیگری از کشورها نیز هسته اصلی اتحادیه اروپا همچنان قدرتمند باقی خواهد ماند.

به‌هرحال در نهایت سنگ‌اندازی‌های بریتانیا در مسیر گام‌های مهم همزیستی پایان می‌گیرد و این مسئله به‌ویژه در مورد «سیاست خارجی و امنیتی مشترک» نیز صادق است. این بستگی به لندن دارد که بخواهد تا مدت‌های طولانی تنها روی کاغذ در اتحادیه حضور داشته باشد. اهمیت عملیات‌های نظامی اتحادیه اروپا روزبه‌روز بیشتر می‌شود و مأموریت علیه قاچاقچیان انسان موسوم به مأموریت «صوفیه» در دریای مدیترانه نشان می‌دهد که یک اقدام مشترک برای اروپا از چه درجه بالایی از اهمیت برخوردار است. اما تأسیس یک ستاد فرماندهی مشترک که چنین عملیات‌هایی را هدایت کند، به چه صورت خواهد بود؟ این مسئله در سال ۲۰۱۱ و دقیقاً با وتوی بریتانیا نافرجام باقی ماند. از سوی دیگر آیا اکثریت اعضا با کارآمدترکردن و عملی‌ترکردن سیاست خارجی اتحادیه موافقت دارند؟ بی‌تردید با ادامه حضور لندن نمی‌توان به چنین اکثریتی دست یافت. آیا می‌توان یک وزیر خارجه اروپاییی انتخاب کرد؟ پناه‌برخدا!

خروج بریتانیا می‌تواند راه را برای یک ادغام و همزیستی عمیق هموار کند؛ همان همزیستی‌ای که به‌ویژه آلمان همواره در پی آن است. ولفگانگ شویبل، وزیر اقتصاد آلمان، به‌تازگی از انتخاب یک وزیر اقتصاد اروپایی با اختیارات گسترده در رابطه با تدوین بودجه‌های ملی سخن به میان آورده است. پارلمان اروپا نیز باید در نهایت برای مشروعیت‌بخشیدن دموکراتیک به تصمیم‌های اتحادیه اقدام کند و این‌همه با ادامه عضویت بریتانیا در اتحادیه اروپا ممکن نخواهد بود. این امید باید باقی بماند که ۲۷ رئیس‌جمهور و رئیس دولت اروپایی در روز پس از فرادوم هیچ ترسی از شجاعتی که به خرج داده‌اند نداشته باشند. آنها تصمیم گرفته بودند که به‌خشودگی‌های موردنظر را تنها در صورت تداوم عضویت لندن به مورد اجرا بگذارند. در یکی از اسناد داخلی کمیسیون اروپا آمده است که در صورت رای بریتانیایی‌ها به خروج از اتحادیه، این به معنای «نابودی به دست خود» خواهد بود. اما در روزهای اخیر زمره‌هایی از داخل اتحادیه دموکرات مسیحی آلمان شنیده شد به این مضمون که می‌توان از چیزهای زیادی حرف زد اگر اردوگاه مخالفان هراس دارند. چه این مسئله را «پوپولیسم» بدانیم، چه آن‌طور که سنדרز و کوربین ترجیح می‌دهند، از آن صرفاً با عنوان «دموکراسی مردمی» یاد کنیم، عده زیادی معتقدند که حداقل به این زودی‌ها، آب رفته به جوی باز نخواهد گشت. تایم رایت دراین‌باره می‌گوید: «حتی اگر کلیتئون برنده رقابت باشد، باید به این مسئله اندیشید که برای حل مشکلات و نامی‌های اقتصادی دردم، چه گام‌هایی باید برداشته شود. داستان دهه ۱۹۳۰ فرق داشت چون گام‌هایی که دولت‌ها برمی‌داشتند، مشکلات اقتصادی را بدتر می‌کرد. الان هم اگر ترامپ پیروز شود، ممکن است بار دیگر این قضیه در آمریکا تکرار شود. آغاز یک جنگ تجاری و تشکیل ائتلاف‌های راهبردی سراسری می‌تواند بسیار مخرب باشد.»

منبع: اسپیکل

بیم خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا بالا می‌گیرد

تداوم حضور لندن در اتحادیه تلاش می‌کنند. آژبورن پیش‌تر در مقاله‌ای نوشت که درآمد ملی بریتانیا در صورت خروج از اتحادیه تا سال ۲۰۳۰، به میزان شش درصد از مقدار کنونی کمتر می‌شود و موانع موجود بر سر راه تجارت جهانی افزایش یافته، صادرات ضربه می‌خورد و سطح سرمایه‌گذاری‌های خارجی و داخلی کمتر می‌شود. درهمین‌حال، یک اندیشکده دولتی در هلند پیش‌بینی کرد که خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا احتمالاً موجب کاهش ۱۰۲ درصدی تولید ناخالص داخلی هلند تا سال ۲۰۳۰ و زیان تجاری ۱۰۲ میلیاردیروبی این کشور خواهد شد. «دفتر مرکزی برنامه‌ریزی» هلند اعلام کرد: در صورت خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، به دلیل روابط تجاری قوی دوجانبه، این امر بر هلند بیشتر از کشورهای دیگر اتحادیه اروپا تأثیر خواهد داشت. این گزارش خاطرنشان می‌کند که کاهش مبادلات تجاری دو کشور به بسیاری از آنها از طریق دریای شمال انجام می‌شود، می‌تواند به کاهش ۱۰٫۲ درصدی تولید ناخالص داخلی

جهان

شنبه • ۲۹ خرداد ۱۳۹۵ • سال سیزدهم • شماره ۲۶۱۰ • ۹

شرق روزنامه

نگاه

کلید کاخ سفید در دست چه کسی است

کلید کاخ سفید در دست کیست؟ پاسخ سریع و مختصر به این پرسش آن است که «هیچ‌کس». البته به گفته یکی از جمهوری‌خواهان کنگره آمریکا، کاخ سفید «سرزمینی اشغال‌شده از سوی اسرائیل» است. در گذشته آئر نمایندگان آمریکایی که اکثرشان در حزب جمهوری‌خواه تنها کسانی بودند که نامزدهای حزب را برای انتخابات عمومی تعیین می‌کردند و هزینه تبلیغات چنین نامزدی را حزب می‌پرداخت؛ یعنی ثروتمندان آمریکایی که اکثرشان را یهودیان تشکیل می‌دادند. در حقیقت آنها بودند که این حزب را تأمین مالی می‌کردند؛ اما از زمانی که «فرانکلین روزولت»، رئیس‌جمهوری سابق آمریکا، اتحادیه‌های کارگری را در بحران اقتصادی این کشور تشکیل داد، این اتحادیه‌ها سرمایه‌گذاران اصلی در حزب دموکرات شدند.

در مرحله مقدماتی انتخابات ایالات متحده آمریکا، هر نامزدی باید به‌تنهایی هزینه تبلیغاتی‌اش را تأمین کند. از آنجا که یکی از ثروتمندترین لابی‌های آمریکا گروه «آپیک» یا همان لابی یهودی‌هاست، هرکس بخواهد از سوی ثروتمندان حمایت شود، باید خود را تابع و مطیع آنان قرار دهد و زندگی سیاسی‌اش را در اختیار آنها بگذارد تا سرمایه لازم برای کاندیداتوری‌اش را به دست آورد.

در گذشته رأی یهودی‌ها در اکثر موارد به‌نفع حزب دموکرات ریخته می‌شد. تا اینکه حزب «لیکود» در دهه‌های ۷۰ در اسرائیل به قدرت رسید. در آن زمان حزب دموکرات موفق شد قوانینی مدنی را تصویب کند که به لحاظ «قانونی» به مسئله تبعیض نژادی پایان می‌داد؛ اما حزب جمهوری‌خواه مخالف این قوانین مدنی بود؛ زیرا، این قانون سیاهان و سفیدپوست‌ها را برابر می‌کرد.

اما حزب لیکود از نژادپرستی جنوبی‌ها سوءاستفاده کرد و توانست روابطی مستحکم با «مسیحیان بنیادگر» به وجود آورد. گروه‌هایی که معتقد بودند تشکیل دولت اسرائیلی بیانگر حقیقت نزدیک‌شدن «ظهور دوباره مسیح» است. آنها بر این ادعا هستند که «آمدن» مسیح ممکن نمی‌شود؛ مگر اینکه ابتدا اسرائیل –هم از نظر دولت و هم ملت– نابود نشود؛ به‌این‌ترتیب لیکود نژادپرست با نژادپرستان ایالات متحده آمریکا متحد شد و به حزب جمهوری‌خواه پایگاهی انتخاباتی داد که همواره می‌توانست ۲۵ درصد رأی‌دهندگان آمریکایی را با خود داشته باشد.

این در حالی است که هنوز هم رأی یهودیان غالباً به حساب حزب دموکرات ریخته می‌شود؛ اما یهودیان اسرائیلی و افراطی آرای خود را به‌نفع «مسیحیان اسرائیلی» حزب جمهوری‌خواه به



صندوق می‌ریزند. به‌این‌ترتیب است که لابی صهیونیست‌ها بر دو حزب اصلی آمریکا کنترل کامل دارد و در مجلس نمایندگان و سنا نیز آنان تقریباً بیشترین کرسی‌ها را به خود اختصاص داده‌اند. «بنیامین نتانیاهو»، نخست‌وزیر اسرائیل، در سالیان گذشته بازی عجیبی را تجربه کرد و آن سلطه بر کاخ سفید بود؛ اما هشت سال پیش به سختی در این بازی شکست خورد؛ چراکه «باراک اوباما»، رئیس‌جمهوری کنونی آمریکا، تبلیغات انتخاباتی خود را بدون کمک‌گرفتن از لابی اسرائیلی‌ها تأمین کرده بود. او توانست رأی آمریکایی‌های رنگین‌پوست و لاتین‌تبار را جلب کند و بدون اینکه نیازی به لابی اسرائیلی‌ها داشته باشد، پیروز شود. این همان کاری بود که «برنی سندرز»، نامزد یهودی مخالف حزب لیکود در آمریکا، کرد و مانند اوباما از طریق اینترنت و کمک‌های کوچک هزینه تبلیغات انتخاباتی‌اش را به دست آورد.

اما این‌بار تبلیغات مرحله نخست انتخابات آمریکا تمام انتظارها و پیش‌بینی‌ها را برهم زد و به‌مثابه توفانی شدید نامزدهای بزرگ حزب جمهوری‌خواه را از میدان خارج کرد. این انقلاب توده‌ای قاطعیت سرران این حزب را هم شکست. نوک پیکان خشم رأی‌دهندگان جمهوری‌خواه این‌بار بیشتر به سمت رهبران این حزب به شکل خاص و علیه واشنگتن به شکل عام گرفته شد. آنها از فساد ناشی از لابی‌هایی که کنگره و دو حزب را می‌خریدند، به تنگ آمده بودند. این «انقلاب توده‌ای» همان «بهار آمریکا» ست که قصد دارد دوباره نقشه سیاسی آینده آمریکا را ترسیم کند. توده‌های خشمگین با حمایت از «دونالد ترامپ»، نامزد جنجالی جمهوری‌خواه، احساس می‌کنند ابزاری برای تخریب این حزب به دست آورده‌اند. آنها می‌خواهند از طریق ترامپ، مراکز قدرت و فساد در واشنگتن را هدف قرار دهند.

وقتی ترامپ تصمیم گرفت این توده‌های میلیونی را به خود جذب کند، با سرعتی باورنکردنی در مرحله مقدماتی از همه پیشی گرفت. یکی از نخستین کسانی که از ترامپ جدا شد، «کریس کریستی» بود که توجه یهودیان دست‌راستی را به سمت ترامپ جلب می‌کرد. دیگری «شلدون ایسبون» بود که صد میلیون دلار برای تبلیغات ریاست‌جمهوری ترامپ هزینه کرد؛ بنابراین این «مخالفه‌کاران جدید» تا مدت‌ها دشمن سرسخت ترامپ خواهند بود. اکنون «هیلاری کلینتون»، نامزد پیشتاز دموکرات‌ها تنها کسی است که می‌تواند مانع رسیدن ترامپ به کرسی ریاست‌جمهوری شود. به این شرط که بتواند رأی میلیون‌ها آفریقایی‌تبار و لاتین‌تباری را که در گذشته به اوباما رأی داده بودند، به دست آورد. بدون رأی این دو گروه، پیروزی کلینتون بر ترامپ دشوار خواهد بود.

منبع: الاتحاد

ادامه از صفحه ۸

ترامپ، برگزیت و امید به تغییر

یکی از نشانه‌های این دغدغه و نگرانی، سخنرانی «جفری ایملت»، مدیر اجرایی جنرال‌الکتریک، بود که در میان هیاهوی نطق‌های انتخاباتی گم شد. او اقتصاد جهانی را یکی از نامطمئن‌ترین پدیده‌هایی که در زندگی با آن مواجه شده، توصیف کرد. ایملت با اعلام اینکه زمان «بومی‌سازی» برای شرکت‌ها فرارسیده، گفت: «جنبش حمایت از تولیدات داخلی روزبه‌روز گسترش می‌یابد. جهانی‌شدن بیش از هر زمان دیگری زیر ضرب قرار گرفته است.»

«تد آلن»، یکی از کارکنان ارشد شوروی روابط خارجی در واشنگتن، این سخنرانی را «مهم‌ترین نطق سال در سیاست خارجی» توصیف می‌کند. او دراین‌باره می‌گوید: «با نگاهی به مبارزات انتخاباتی و قدرت‌گیری پوپولیسم راست‌گرایانه دونالد ترامپ، شاید ساده‌تر کار این باشد که چشم‌هایمان را ببندیم و آرزو کنیم که اینها همه یک خواب بد باشد.» او در ادامه می‌افزاید: «اما مالک یک شرکت ۳۰۰میلیارددلاری بر پایه بحث و اقبال شرط‌بندی نمی‌کند. پس وقتی ایملت براین‌اساس از تجدید قوای شرکت متبوع خود می‌گوید، بنابراین حمله به جهانی‌سازی نه یک خواب بد بلکه واقعیتی جدید است که تجارت امروز گریزی از آن ندارد.»

«رونالد ریگان»، رئیس‌جمهوری سابق آمریکا، نیز زمانی که به‌عنوان فرماندار کالیفرنیا خدمت می‌کرد، مانند ترامپ، فردی ضددولتی محسوب می‌شد. اما پوپولیسم ریگان از طریق سیاست‌هایی کانالیزه می‌شد که نهایتاً نظم اقتصادی و سیاسی جهان را استحکام بخشید؛ سال‌هایی که بسیاری از جمهوری‌خواهان نسبت به آن خوش‌بین نیستند. شاید این مسئله مادامی که رأی‌دهندگان نسبت به آن احساس نگرانی کنند، آن‌قدرها هم بد نباشد.

از زمانی که ریگان توانست رأی کارگرهای بقیه‌آبی را از دموکرات‌ها بدزد، جمهوری‌خواهان کوشیده‌اند تا با همین ترغند، پیروز انتخابات ریاست‌جمهوری شوند. «تنها انتخاباتی که با خیال راحت در آن پیروز شدیم، انتخابات سال ۱۹۸۸ بود.» این را «رنس پریوس»، رهبر حزب جمهوری‌خواه، به‌تازگی در نشست خبری بیان کرده است. کلیتئون اکنون خیال برخی از واشنگتن‌نشینان که نگران میزان آمادگی کلیتئون برای روبرویی با این موج پوپولیستی بودند را تا حدی آسوده کرد. تخریب سیاست خارجی ترامپ در سخنرانی کلیتئون در لس‌آنجلس به دموکرات‌ها نشان داد که شاید آنها هنوز در مسائل داخلی با هم متحد نشده باشند اما همگی از بازای ترامپ با مقوله هسته‌ای هراس دارند. چه این مسئله را «پوپولیسم» بدانیم، چه آن‌طور که سنדרز و کوربین ترجیح می‌دهند، از آن صرفاً با عنوان «دموکراسی مردمی» یاد کنیم، عده زیادی معتقدند که حداقل به این زودی‌ها، آب رفته به جوی باز نخواهد گشت. تایم رایت دراین‌باره می‌گوید: «حتی اگر کلیتئون برنده رقابت باشد، باید به این مسئله اندیشید که برای حل مشکلات و نامی‌های اقتصادی دردم، چه گام‌هایی باید برداشته شود. داستان دهه ۱۹۳۰ فرق داشت چون گام‌هایی که دولت‌ها برمی‌داشتند، مشکلات اقتصادی را بدتر می‌کرد. الان هم اگر ترامپ پیروز شود، ممکن است بار دیگر این قضیه در آمریکا تکرار شود. آغاز یک جنگ تجاری و تشکیل ائتلاف‌های راهبردی سراسری می‌تواند بسیار مخرب باشد.»

منبع: گاردین